

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: اشلی اسمیت
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۳۱ جولای ۲۰۲۴

امپریالیسم و ضدامپریالیسم امروز-۱



ایالات متحده همچنان قدرتمندترین دولت جهان است، دارای بزرگترین اقتصاد، برخوردار از دالر به عنوان ارز ذخیره جهان، قدرتمندترین نیروی نظامی، بزرگترین شبکه ائتلاف‌های جهانی و در نتیجه بزرگترین قدرت ژئوپلیتیک است. اما، این کشور با رقابت چین و روسیه و قدرت‌های خرده‌امپراتوری در مناطق مختلف جهان روبه‌رو است.

سرمایه‌داری امپریالیسم را تولید می‌کند – رقابت بین قدرت‌های بزرگ و شرکت‌های آنها برای تقسیم و بازتقسیم بازار جهانی. این رقابت سلسله‌مراتب پویایی از دولت‌ها ایجاد می‌کند که قدرتمندترین آنها در رأس، قدرت‌های میانی یا خرده‌امپراتوری در زیر آنها و کشورهای تحت ستم در پایین قرار دارند.

هیچ سلسله‌مراتبی دائمی نیست. قانون توسعه ناموزون و مرکب سرمایه‌داری، رونق‌ها و رکودهای آن، رقابت بین شرکت‌های سرمایه‌داری، درگیری بین دولت‌ها و قیام‌های استعمارشده‌ها و ستم‌دیدگان، این نظام دولتی را بی‌ثبات و تجدیدساختار می‌کند.

در نتیجه، تاریخ امپریالیسم از سلسله‌ای از نظم‌ها برخوردار بوده است. دوره چند قطبی مشخصه دوره‌ای از اواخر قرن نوزدهم تا سال ۱۹۴۵ بود. امپراتوری‌های بزرگ استعماری و دو جنگ جهانی را پدید آورد. در سال‌های ۱۹۴۵ تا

۱۹۹۱ نظمی دوقطبی جایگزین آن شد و ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بر سر هژمونی بر کشورهای تازه استقلال یافته رها شده از حاکمیت استعماری، مبارزه کردند.

با فروپاشی امپراتوری شوروی، ایالات متحده ناظر بر نظم تکقطبی جهانی سازی نولیبرالی شد، هیچ ابرقدرتی رقیبش نبود و برای اجرای به اصطلاح نظم مبتنی بر قواعد سرمایه‌داری جهانی خود از سال ۱۹۹۱ تا اوایل دهه ۲۰۰۰، درگیر یک سلسله جنگ شد. آن نظم با افول نسبی ایالات متحده، ظهور چین و احیای روسیه پایان یافت و نظم چندقطبی نامتقارن امروزی آغاز شد.

ایالات متحده کماکان قدرت مسلط است، اما اکنون با سد رقابت با چین و روسیه، علاوه بر آن دولت‌های خرده‌امپراتوری که به شکلی روزافزون مدعی می‌شوند، مانند اسرائیل، ایران، عربستان سعودی، هند و برزیل، و همچنین کشورهای زیردستی قرار گرفته است که تحت ستم مضاعف سیاسی و اقتصادی هستند. چپ جهانی در برابر این عصر بحران و جنگ و شورش، باید همبستگی بین‌المللی را از پائین در میان کارگران و ستمدیدگان در مبارزه علیه امپریالیسم و برای سوسیالیسم در سراسر جهان ایجاد کند.

بحران‌های چندگانه سرمایه‌داری جهانی

سرمایه‌داری جهانی بحران‌های تودرتوی متعددی ایجاد کرده است که تضاد بین کشورها و درون کشورها را تشدید می‌کند. این **بحران‌ها** شامل رکود اقتصادی جهانی؛ تشدید رقابت بینا-امپراتوری میان ایالات متحده، چین و روسیه؛ تغییرات آب‌وهوایی؛ مهاجرت جهانی بی‌سابقه؛ و بیماری‌های همه‌گیر است، که کووید صرفاً تازه‌ترین نمونه آن‌هاست. این بحران‌ها دستگاه سیاسی را تضعیف کرده، باعث دوقطبی شدن سیاسی در اکثر کشورهای جهان شده، درها را به روی راست و چپ باز کرده، و امواجی از مبارزات انفجاری و در عین حال نامنظم را از پائین به راه انداخته است. در دهه‌های گذشته شاهد چنین دوره‌ای از بحران، درگیری، جنگ، بی‌ثباتی سیاسی و شورش نبوده‌ایم.

همه این‌ها دشواری و فرصتی برای جنبش بین‌المللی چپ و کارگری است که کماکان از پیامدهای چندین دهه شکست و عقب‌نشینی آسیب می‌بیند. علاوه بر آن، روزنه‌ای برای راست افراطی جدید است که راه‌های حل اقتدارگرایانه ارائه و وعده می‌دهد که با قربانی کردن ستمدیدگان در داخل و دامن زدن به اشکال ارتجاعی ناسیونالیسم علیه دشمنان خارج از کشور، نظم اجتماعی را اعاده می‌کند.

هنگامی که این **راست افراطی جدید** به قدرت رسید، نتوانست بر هیچ یک از بحران‌ها و نابرابری‌های سرمایه‌داری جهانی غلبه کند، بلکه آنها را تشدید کرد. در نتیجه، نه دستگاه سیاسی مستقر و نه مخالفان راست افراطی آن راهی برای خروج از این عصر فاجعه ارائه نمی‌دهند.

نظم جهانی چندقطبی نامتقارن

در میانه این بحران‌های فراگیرنده، ایالات متحده دیگر در رأس یک نظم جهانی تکقطبی قرار ندارد. این کشور در نتیجه رونق طولانی نولیبرالی، جنگ‌های ناموفق در عراق و افغانستان و رکود بزرگ، گرفتار افول نسبی شده است. این تحولات باعث ظهور چین به عنوان یک قدرت امپریالیستی جدید و احیای روسیه به عنوان یک قدرت نفتی مجهز به سلاح هسته‌ای شده است. در عین حال، انبوهی از قدرت‌های خرده‌امپراتوری مدعی‌تر از قبل شده‌اند و قدرت‌های بزرگ را به رقابت با یک دیگر وامی‌دارند، و برای تفوق در منطقه خود دسیسه می‌چینند.

همه اینها **نظم جهانی چندقطبی نامتقارن** امروز را پدید آورده است. ایالات متحده همچنان قدرتمندترین دولت جهان است، با داشتن بزرگترین اقتصاد، برخورداری از دالر به عنوان ارز ذخیره جهان، قدرتمندترین نیروهای نظامی، بزرگترین شبکه همپیمان‌ها، و بنابراین بزرگترین قدرت ژئوپلیتیک. اما با رقبای امپراتوری در **چین** و **روسیه** و رقبای خرده‌امپراتوری در هر منطقه‌ای از جهان روبه‌رو است.

این تضادها به بلوک‌های ژئوپلیتیک و اقتصادی منسجم منجر نشده است. جهانی‌سازی بیشتر اقتصادهای جهان را محکم به هم پیوند داده و از بازگشت بلوک‌هایی مانند اردوگاه‌های دوران جنگ سرد جلوگیری کرده است.

از این‌رو، دو رقیب بزرگ، ایالات متحده و چین، همچنین دو اقتصاد دارای بیشترین ادغام در جهان هستند. **آیفون** **اپل** را در نظر بگیرید - در کالیفرنیا طراحی، در کارخانه‌هایی در مالکیت تایوانی‌ها در چین تولید و به فروشندگانی در ایالات متحده و سراسر جهان صادر شده است.

قدرت‌های خرده‌امپراتوری جدید نه به چین وفادارند و نه به ایالات متحده، بلکه در تعقیب منافع سرمایه‌داری خود فرصت‌طلبانه با این یا آن قدرت پیمان می‌بندند. به عنوان مثال، در حالی که هند همراه با چین در ائتلاف بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) علیه ایالات متحده ائتلاف می‌کند، در ائتلاف چهارگانه QUAD و اشنگتن (ایالات متحده، استرالیا، هند، جاپان) علیه چین مشارکت دارد.

با این حال، رکود اقتصادی جهانی، تشدید رقابت بین ایالات متحده و چین، و به‌ویژه **جنگ امپریالیستی روسیه در اوکراین** و تحریم‌های ایالات متحده/ناتو علیه مسکو، آغازگر فروپاشی جهانی‌سازی، به‌گونه‌ای که آن را می‌شناسیم، است. در واقع، **جهانی‌سازی به انتها درجه رسیده و شروع به افول کرده است.**

به عنوان مثال، از خلال به اصطلاح **جنگ تراشه‌ها**، ایالات متحده و چین در حال جداسازی بخش‌های برتر اقتصادهای فناوری پیشرفته خود هستند. از سوی دیگر، تحریم‌های غرب علیه روسیه به دلیل جنگ امپریالیستی‌اش در اوکراین، این کشور را از تجارت و سرمایه‌گذاری ایالات متحده و اتحادیه اروپا محروم و آن را وادار کرده به به بازارهای چین و ایران روی آورد.

در نتیجه، ما در مسیری به سوی افزایش شکاف اقتصادی، رقابت ژئوپلیتیک و حتی درگیری نظامی بین ایالات متحده، چین و روسیه و همچنین بین آنها و قدرت‌های خرده‌امپراتوری قرار داریم. در عین حال، ادغام عمیق اقتصادی به‌ویژه ایالات متحده و چین، و همچنین این واقعیت که هریک دارای سلاح هسته‌ای هستند، گرایش به جنگی آشکار را خنثی می‌کند. چنین جنگی خطر نابودی قطعی دوجانبه و فروپاشی اقتصاد جهانی را به همراه خواهد داشت.

واشنگتن برای رقابت بین قدرت‌های بزرگ تجدید تسلیحات می‌کند

از زمان دولت اوباما، حاکمیت ایالات متحده در تلاش بوده تا ستراتیژی جدیدی برای مقابله با ظهور چین و احیای روسیه ایجاد کند. اوباما به اصطلاح **جرخش به سمت آسیا** را اعلام کرد و ترمپ آشکارا **رقابت قدرت‌های بزرگ** با بیجینگ و مسکو را در کانون ستراتیژی امنیت ملی خود قرار داد، اما هیچ یک رویکرد جامعی برای این درگیری‌ها یا سایر درگیری‌ها در نظم جدید چندقطبی نامتقارن جهانی ایجاد نکرد.

پرزیدنت بارک اوباما **همچنان درگیر خاورمیانه بود** و اشغال عراق و افغانستان را به پایان رساند و سپس نظم موجود منطقه را پس از بهار عربی و ظهور داعش تقویت کرد. ترمپ ستراتیژی خود را برای رقابت قدرت‌های بزرگ اعلام کرد، اما در عمل ناهمگن بود. این ستراتیژی شامل ترکیبی آشفته از ناسیونالیسم راست افراطی، حمایت‌گرایی، تهدید به

کنار گذاشتن ائتلاف‌های تاریخی مانند ناتو و معاملات دوجانبه با رقبای تعیین‌شده و متحدان سنتی بود. سال‌های آشفته سوءحاکمیت وی به افزایش افول نسبی ایالات متحده منجر شد.

منسجم‌ترین ستراتیژی را تا به امروز جو بایدن ایجاد کرده است. او امیدوار بود که با اصلاحات جزئی، مبارزات طبقاتی و اجتماعی را همراه کند، برای تضمین قدرت رقابتی ایالات متحده در تولید با فناوری پیشرفته سیاست صنعتی جدیدی اجراء کند، و ائتلاف‌های واشنگتن مانند ناتو را احیاء کند و از طریق راه‌اندازی به‌اصطلاح اتحادیهٔ دموکراسی‌ها علیه رقبای خودکامهٔ واشنگتن، این ائتلاف‌ها را گسترش بخشد.

سرانجام، دموکرات‌های میانه‌رو، جمهوری‌خواهان و دادگاه‌ها بسیاری از اصلاحات او را که برای بهبود نابرابری اجتماعی طراحی شده بود، مسدود کردند. اما او با لوابح متعدد موفق به اجرای سیاست صنعتی خود شد. بایدن همچنین شروع به نوسازی و گسترش ائتلاف‌های ایالات متحده از طریق پیمان‌های جدید و ابتکارات اقتصادی کرده است. هدف از همهٔ این‌ها مهار چین، جلوگیری از توسعه‌طلبی روسیه در اروپای شرقی، و جذب بسیاری از قدرت‌های خردامپراتوری، دولت‌های زیردست و ملت‌های تحت ستم، ذیل هژمونی ایالات متحده و نظم بین‌المللی مطلوب آن است.

بایدن به تلاش پیشینیان خود برای بیرون کشیدن ایالات متحده از اشغال‌های نظامی شکست خورده‌اش ادامه داده است. او در نهایت به شیوه‌ای مفتضحانه به اشغال بیست‌سالهٔ افغانستان توسط واشنگتن پایان داد و با ارتکاب جنایات جنگی در این فرایند، کشور را به طالبان واگذار کرد. او سپس با ادامهٔ توافق ابراهیم ترمپ و تلاش‌های بیشتر برای عادی‌سازی اسرائیل از طریق برقراری روابط رسمی بین رژیم‌های عربی با تل ابیب، تلاش کرد خاورمیانه را باثبات کند. البته، این کار به نخست وزیر بنیامین نتانیاهو چراغ سبز داد تا به محاصرهٔ غزه، گسترش شهرک‌نشینان در کرانهٔ باختری اشغالی، و تعمیق آپارتاید در اسرائیل ادامه دهد؛ امری که اکنون در جنگ نسل‌کشی اسرائیل علیه غزه تبلور وحشتناکی یافته است. در اروپا، بایدن دوباره ایالات متحده را به ناتو متعهد کرد و به روسیه علامت داد که واشنگتن، نه مسکو، هژمون غالب در این منطقه باقی خواهد ماند.

اما هدف اصلی ستراتیژی بایدن در رقابت قدرت‌های بزرگ، **چین** است. در جبههٔ اقتصادی، سیاست صنعتی او برای اعاده، محافظت و گسترش برتری اقتصادی ایالات متحده در برابر بیجینگ، به‌ویژه در فناوری‌های پیشرفته طراحی شده است. هدف این سیاست تولید صنعتی فناوری پیشرفته در داخل کشور یا در کشورهای دوست، تحمیل حصار حمایت‌گرایی حول طراحی و مهندسی تراشه‌های کامپیوتری ایالات متحده، و تأمین مالی شرکت‌های فناوری پیشرفتهٔ ایالات متحده و دانشگاه‌ها در زمینه‌های علم، فناوری، مهندسی، و ریاضیات STEM است، تا تسلط ایالات متحده بر هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های پیشرفته را، به‌ویژه به سبب کاربردهای نظامی آنها، حفظ کند.

در جبههٔ ژئوپلیتیک، بایدن ائتلاف‌های موجود با جاپان را تثبیت کرده و گسترش داده تا به‌ویژه کشورهای را که چین با آنها مخالف است، از جمله ویتنام و فیلیپین، را دربرگیرد. او همچنین سیاست چین واحد را که تنها بیجینگ را به رسمیت می‌شناسد و سیاست ابهام ستراتیژیک در مورد **تایوان** را تکرار کرد که ایالات متحده را متعهد می‌کند که این جزیره را مانند یک «خارپشت» مسلح کند تا از تهاجم چین جلوگیری کند، اما در مورد این‌که آیا در صورت حمله یا اشغال این جزیره توسط چین به دفاع از آن برخواهد خاست، کماکان در ابهام است.

در جبههٔ نظامی، بایدن پیمان‌های نظامی ایالات متحده مانند QUAD و Five Eyes (شامل استرالیا، کانادا، نیوزیلند، بریتانیا و ایالات متحده) را تشدید و پیمان‌های جدیدی ایجاد کرد، به‌ویژه پیمان بین استرالیا و ایالات متحده و بریتانیا

(AUKUS) برای استقرار تحت البحری های هسته‌ای در استرالیا. واشنگتن در حال راه‌اندازی یک مسابقه تسلیحاتی و استقرار پایگاه با چین در سرتاسر آسیا و اقیانوسیه است.

رقبای امپریالیست واشنگتن: چین و روسیه

چین و روسیه ستراتیژی خود را برای طرح جاه‌طلبی‌های امپراتورمآبانه خود اجراء کرده‌اند. این دو به همراه امریکا همان چیزی را تشکیل می‌دهند که ژیلبر اشکار «سه‌گانه ستراتیژیک» امپریالیسم جهانی نامیده است.

تحت رهبری شی جین پینگ، چین قصد دارد جایگاه خود را به‌عنوان **یک قدرت بزرگ در سرمایه‌داری جهانی** اعاده کند. چین یک ستراتیژی اقتصادی برای جهش زنجیره ارزش برای رقابت در بالاترین سطح طراحی، مهندسی و ساخت اجراء کرده است. از طریق برنامه‌هایی مانند «چین ۲۰۲۵» که هدف آن ایجاد شرکت‌های منتخب به‌عنوان قهرمانان ملی در فناوری پیشرفته است، این کشور هم سرمایه دولتی و هم خصوصی را تأمین مالی کرده است.

این برنامه بسیار موفقیت‌آمیز بوده است و در این میان «هواوی» و «بی‌وی‌دی BYD» خود را به‌عنوان رقبائی در سطح جهانی معرفی کردند. چین در حال حاضر در زمینه‌هایی مانند انرژی خورشیدی و خودروهای برقی پیشرو در صنعت است و سرمایه‌های ایالات متحده، اروپا و جاپان را به نبرد فرا می‌خواند.

چین، با گسترش عظیم اقتصادی خود، تلاش کرده است تا **سرمایه و ظرفیت مازاد** خود را از طریق ابتکار یک تریلیون دلاری «کمربند و جاده» (BRI) خود به خارج صادر کند، برنامه‌ای گسترده برای توسعه زیرساخت‌ها در سراسر جهان، به‌ویژه در جنوب جهانی. هیچ کدام از این برنامه‌ها نوع‌دوستانه نیست. بیشتر این سرمایه‌گذاری برای ساخت زیرساخت‌ها، راه‌آهن، جاده‌ها و بنادر برای صادرات مواد خام به چین طراحی شده است. سپس چین محصولات نهائی خود را با الگوی کلاسیک امپریالیستی به این کشورها صادر می‌کند. اما ترکیبی از کند شدن رشد اقتصاد، مشکلات بانکی، و بحران بدهی در کشورهایی که به آنها وام داده بود، چین را به عقب‌نشینی از بزرگترین جاه‌طلبی‌های خود برای ابتکار کمربند و جاده گشاند.

با این حال، چین تلاش می‌کند از طریق تشکل‌های اقتصادی مانند بریکس و همچنین پیمان‌های سیاسی/امنیتی مانند سازمان همکاری‌های شانگهای (شامل چین، روسیه، هند، پاکستان، ایران و تعدادی از کشورهای آسیای مرکزی) این سرمایه‌گذاری را به نفوذ ژئوپلیتیک تبدیل کند. این کشور همچنین با ترغیب عادی‌سازی روابط دیپلماتیک بین هم‌پیمان خود ایران و عربستان سعودی که به لحاظ بخش عمده واردات نفت به آن وابسته است، نفوذ خود را در خاورمیانه نشان داده است.

چین برای پشتیبانی نظامی از نفوذ اقتصادی نوظافته خود، در حال مدرن‌سازی نیروهای مسلح، به ویژه نیروی بحری اش، به‌طور خاص برای زیر سؤال بردن هژمونی بحری ایالات متحده در اقیانوس آرام، است. به‌عنوان بخشی از آن، جزایر مورد ادعای سایر کشورها را تصرف کرده و با جاپان، ویتنام، فیلیپین و بسیاری کشورهای دیگر تضادهائی ایجاد کرده است. این کشور برخی از این جزایر را، به‌ویژه در بحیره چین جنوبی، نظامی کرده است تا قدرت خود را به نمایش بگذارد، از مسیرهای کشتیرانی محافظت کند، و بر ذخایر نفت و گاز طبیعی زیر بحر اعمال حق کند.

در نهایت، بیجینگ به‌عنوان بخشی از یک پروژه تجدیدحیات ملی در حال اجرای ادعاهای تاریخی در مورد چیزی است که قلمرو ملی خود می‌داند. بنابراین، با زور وحشیانه، **سلطه خود را بر هانگ کانگ** تحمیل کرده است، جنگ

خود را علیه ترور و **نسل‌کشی فرهنگی علیه اوغورها** در سین کیانگ انجام داده و تهدید حمله به تایوان را که استان جدانشده خود می‌داند، تشدید کرده است

در همین حال، تحت حکومت ولادیمیر پوتین، طبقه حاکم روسیه هدفش را بازگرداندن قدرت امپراتوری خود قرار داده است، که با فروپاشی امپراتوری شوروی در اروپای شرقی و اجرای فاجعه‌بار شوک‌درمانی نولیبرالی به‌طور ویرانگری تضعیف شده است. این کشور شاهد بوده که امپریالیسم ایالات متحده و اروپائی از طریق گسترش ناتو و اتحادیه اروپا، حوزه نفوذ سابق روسیه را بلعیده‌اند.

پوتین با هدف **بازپس‌گیری امپراتوری سابق** در اروپای شرقی و آسیای مرکزی، روسیه را به‌عنوان یک قدرت نفتی مسلح به سلاح هسته‌ای بازسازی کرد و در عین حال در داخل در برابر هرگونه مخالفت مردمی و به‌ویژه در قبال جمهوری‌های گاه سرکش نظم داخلی را تحمیل کرد. این کشور تلاش کرده است از طریق همکاری با چین در سازمان همکاری شانگهای تسلطش را بر حوزه نفوذ سابق خود تحکیم کند.

این پروژه امپریالیستی باعث جنگ‌های متوالی در چین (۱۹۹۶، ۱۹۹۹)، گرجستان (۲۰۰۸) و اوکراین (۲۰۱۴)، (۲۰۲۲-) و همچنین مداخلات در سوریه و چند کشور افریقائی شده است. ادعای امپریالیستی روسیه مقاومت از جانب دولت‌ها و مردمی که هدف قرار داده و همچنین ضدحمله‌های امپریالیستی ایالات متحده، ناتو و اتحادیه اروپا را به‌سرت به دنبال داشته است.

جنگ امپریالیستی روسیه در اوکراین

سه کانون ستراتیژیک آتش‌افروزی این رقابت‌های بین امپراتوری‌ها را به اوج رسانده است – اوکراین، غزه و تایوان. برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم، اوکراین به محل وقوع یک جنگ بزرگ در اروپا تبدیل شد. روسیه در سال ۲۰۱۴ و سپس در سال ۲۰۲۲ در یک اقدام آشکار **تهاجم امپریالیستی** به این کشور حمله کرد و سعی کرد کل کشور را تصرف کند و رژیمی نیمه‌مستعمره را بر آن تحمیل کند. پوتین با دروغ‌هایی در مورد نازی‌زدائی (که از سوی یکی از مرتجع‌ترین دولت‌های جهان و متحد راست افراطی در سطح بین‌المللی به‌سختی قابل باور است) این تهاجم را توجیه کرد.

البته، تجاوز روسیه تا حدی در پاسخ به **گسترش ایالات متحده، ناتو و اتحادیه اروپا** بود، اما این امر باعث نمی‌شود که از ماهیت امپریالیستی این جنگ کاسته شود. هدف روسیه استفاده از فتح اوکراین به‌عنوان پله‌ای برای بازپس‌گیری حوزه نفوذ سابق خود در بقیه اروپای شرقی بود.

دولت، ارتش و مردم اوکراین در مبارزه‌ای برای تعیین سرنوشت ملی خود علیه تهاجم به‌پا خاستند.

باید بنابه دلایل امپریالیستی و اشنگتن به اوکراین کمک‌های اقتصادی و نظامی کرده است. همانطور که **تاریخ طولانی**

جنگ‌های امپریالیستی از فیلیپین تا ویتنام و عراق گواه آن است، امریکا متحد مبارزات رهایی‌بخش ملی نیست. **هدف**

واشنگتن تضعیف روسیه، جلوگیری از دست‌اندازی روسیه به حوزه نفوذ گسترش‌یافته‌اش در اروپای شرقی، و حمایت از متحدان خود در ناتو علیه نه تنها مسکو، بلکه همچنین چین است که ناتو برای اولین بار در تاریخ خود به‌عنوان یک کانون ستراتیژیک تعیین کرده است.

ایالات متحده و همپیمانانش در ناتو شدیدترین تحریم‌های تاریخ را علیه روسیه اعمال کردند و اروپای غربی را تحت فشار قرار دادند تا خود را از تأمین انرژی توسط روسیه دور کند و در عوض به صادرات گاز طبیعی ایالات متحده

تکیه کند. روسیه در واکنش به‌طور فزاینده‌ای در تجارت به چین و و نیز در زمینه راکت ها، پهپادها و سایر سخت‌افزارهای نظامی به کوریای شمالی و ایران وابسته شده است. واشنگتن همچنین سعی کرد از تجاوز روسیه برای گردآوردن جنوب جهانی ذیل فرماندهی خودش بهره ببرد. اما **علیرغم همراهی عمومی** اکثر مردم کشورهای مستعمره سابق با مبارزه اوکراین برای تعیین سرنوشت، امریکا بخت چندانی در همراه کردن دولت‌های این کشورها با خودش نداشته است. با این حال، بایدن از اوکراین برای تقویت ائتلاف‌های جهانی و قدرت نرم واشنگتن استفاده کرد، زیرا این کشور به عنوان مدافع حق تعیین سرنوشت و نظم به‌اصطلاح مبتنی بر قوانین، علیه امپریالیسم روسیه ظاهر می‌شد.

ادامه دارد